

یاد کند. روزی بمأمون گفتند پیر مردی همه روزه بر سر ویرانه های برمکیان می آید و میگردد و در مرثیه آنان شعر میگوید و شامگاهان میرود، مأمون آن پیر مرد را فرا خواند و همینکه پیر مرد آمد مأمون او را تشرزد و نامش را پرسید و علت این گریه و زاری را جویا شد، پیر مرد بدون واژه گفت من مدیون برمکیان هستم آنها بمن نیکی کرده اند اگر امیر مؤمنان اجازه دهد قسمتی از آن نیکی ها را باز گویم مأمون گفت: اجازه داری بگو، پیر مرد گفت: من منذر بن مغیره دمشقی هستم، زندگانی آسوده و خوشی داشتم ولی روزگار با من نساخت و کارم زار شد تا آنجا که خانه ام را فرو ختم و هر چه داشتم خوردم، آشنایان که حال مرا دیدند گفتند از دمشق به بغداد برو و از برمکیان چیزی بخواه من با بیست و چند زن و کودک از دمشق به بغداد آمدم و چون منزل نداشتم زن و بچه را در مسجد بغداد گذاردم و خود بیرون آمدم تا آنکه به مسجد دیگری رسیدم و مردمان خوش لباسی را در آنجا دیدم که با یکدیگر سخن میگفتند من بر آنان سلام کرده کنارشان نشستم و مکرر در مکرر بفکر افتادم که شرح حال خود را باز گویم ولی برای حفظ آبرو خاموش ماندم تا آنکه غلامی آمد و آنان را بخانه بزرگی دعوت کرد من هم با آنان رفتم. یحیی بن خالد را دیدم که روی نیمکتی در وسط باغ نشسته است، سایرین کنار او نشسته بودند من هم نشستم، ما جمعی صد و یک نفر بودیم. پس از لحظه ای صد خدمتگزار آمدند و دست هر کدام بخوردان طلا و تکه ای عنبر بود، حضار خود را معطر ساختند آنگاه یحیی بقاضی گفت: دخترم عایشه را برای پسر عمویم عقد کن قاضی خطبه عقد خواند، سپس مشک و عنبر نثار کردند. همه برچیدند من هم برچیدم آنگاه خدمتگاران آمدند و دست هر کدام یک سینی نقره بود که در آن هزار دینار مشک آلوده دیده میشد، خدمتگاران جلو می آمدند، مهمانان پولها را بجیب میریختند و سینی را زیر بغل میگرفتند و میرفتند تا آنکه نوبت بمن رسید من جرئت نمی کردم چنان کنم، خدمتگاران با اشاره فهماندند که تو نیز چنان کن و برخیز و برو من چنان کردم و از ترس چپ و راست خود را مینگریستم که مبادا پولها را از من بگیرند. یحیی متوجه حال من بود، من نمیدانستم و همینکه نزدیک پرده رسیدم فرمان یحیی مرا برگرداندند، یحیی مرا پیش خود نشانید و حال مرا جویا شد

شد و دارائی آنان مصادره گشت در صندوقخانه جعفر دوازده میلیون دینار پول نقد یافتند که در کیسه‌ها ریخته و روی کیسه نام دریافت کنندگان دیده میشد و اینان کسانی بودند که از برمکیان ماهانه و سالانه وصله و جایزه مرتب می گرفتند بر مکیان بانواع مختلف بذل و بخشش میکردند از آن جمله اینکه فضل بن یحیی حواله هائی مینوشت و امضاء میکرد و شب هنگام یا بعد از ظهر که مردم خواب بودند سوار میشد و توی کوچه‌ها میریخت و رهگذران آن حواله‌ها را بر میداشتند و پولش را دریافت میداشتند. روی حواله‌ها چنین مرقوم رفته بود: «صرافخانه فلان در وجه آورنده این برگ . . . دینار فوری پردازید.» و همینکه از فضل موجب این اقدام پرسیدند پاسخ داد میل دارم بکسانی نیکی کنم که نه آنها مرا بشناسند و نه من آنها را بشناسم. فضل برای رفاه حال گیرندگان پول بازرسی در صرافخانه‌ها گماشته بود تا مبادا صراف مبلغی از حواله را کم و کسر کند و گیرنده بمبلغ کمتری از آنچه نوشته شده راضی شود. ولی به هیچ کس بیش از یک حواله نمیدادند و نام گیرنده را جویا نمیشدند و چه بسا که يك زن یا يك كودك و یا يك غیر مسلمان (ذمی) حواله را می یافت و پول آنرا تمام و کمال از صراف میگرفت.

دیگر از خانواده‌های سخاوتمند دوره عباسی خاندان فرات میباشد: این خاندان هم مانند برمکیان و زبیر عباسان بودند و مانند برمکیان دچار بدبختی گشتند ولی شهرت آنان پایه شهرت برمکیان نمیرسید. شهرت برامکه در سخا و جوانمردی هنوز هم زبانزد مردم است و از باب حاجات سخاوت آنانرا برخ ثروت‌مندان میکشند تا مگر همت آنانرا برانگیزند و بقدری از سخاوت برمکیان قصه و مثل گفته‌اند که پاره‌ای معتقدند بیشتر این داستانها ساختگی بوده و منظور از آن تحریک احساسات متمولین میباشد ولی مسلماً پایه آن حکایات چیزی بوده که چیزهائی بر آن افزوده‌اند موقعی در مجلس سلطان العادل ایوبی از سخاوت برمکیان و داستان بذل و بخشش آنها صحبت شد سلطان گفت من حتم دارم که این داستانها را مورخان و نویسندگان بهم بافته‌اند تا احساسات پادشاهان و ثروتمندان را تحریک کنند و از آنان پول در بیاورند.

یکی از حاضرین گفت ای آخوند (۱) چرا در باره شما تا کنون چنین دروغهایی نساخته‌اند.

سخت‌و‌سخت نسبت بشاعران و آوازخوانان و سازندگان چنانکه گفته شد، نظر پیاره‌ای جهات سیاسی و غیره جایزه دادن بشاعران از آغاز اسلام معمول بوده است همانطور که امروز دولتها و رجال سیاسی برای بستن زبان روزنامه نویسان و یا استفاده از قلم آنان بآنها پول میدهند، منتهمی در آنروزها پولی که بشاعران داده میشد نامش صله یا جایزه بود و نامه نگاران کنونی بعنوان وجه اشتراك یا بهای درج مقالات خصوصی پول میگیرند. پاره‌ای از خلفاء برای شاعران مقرری ماهانه، یا سالانه تعیین مینمودند گاه هم سالی یکبار در روز معین شاعران را میپذیرفتند و مقرری سالانه آنها را بعنوان صله میدادند راجع بشعر و شاعری سابقاً سخن گفتیم و اینک از بذل و بخشش بزرگان اسلام بشاعران، در دوره تمدن اسلام صحبت میداریم، خلفای بنی امیه برای اولین مرتبه در تاریخ اسلام بشاعران پول فراوان دادند. ولید بن یزید پیش از دیگران صله و جایزه شاعران را می پرداخت، او نخستین خلیفه‌ایست که برای هر بیت شعر، هزار درهم جایزه معین کرد و سایرین هم باو تاسی نمودند. عباسیان مبلغ را افزودند و برای يك قصیده صد هزار درهم جایزه دادند. نخستین کسی که چنین صله‌ای گرفت مروان بن ابی حفصه بود که قصیده‌ای در مدح مهدی سرود و آن صله گزاف را دریافت داشت و مطلع آن قصیده چنین است:

طرقك زائرة فحی خیالها

سپس سالم الخاصر قصیده‌ای در مدح مهدی سرود که مطلعش چنین است:

حضر الرحیل و شدت الاحداج.

مهدی خواست مبلغ کمتری باو بدهد ولی سالم سوگند خورد که کمتر از ۱۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰ درهم نمیگیرد و چنانکه این خلکان در جلد اول تذکره خود مینویسد همان مبلغ را بسالم پرداختند. اما تصور می‌رود که مبلغ صله ۱۰۰۰/۰۰۰ درهم بوده و اشتباهاً

۱ - اصل عبارت عربی یاخوند (ای آخوند) است و تصور می‌رود این همان اصطلاح فارسی خداوند کار باشد که به آن پادشاه کرد (فارسی زبان) خطاب کرده‌اند. مترجم.

چند صفر اضافه شده است. منصور که پیش از مهدی خلیفه بود، نسبت بشاعران سخت میگرفت و همینکه میخواست بشاعر خود، ابودلامه کمک کند از هاشمیان تقاضا نمود هر کدام یکی دو دینار بشاعر بدهند.

هرون مانند مهدی مروان شاعر صد هزار درهم صلهداد و یکبار هم پنجاه هزار درهم و ده غلام بوی بخشود و بابوالعتاهیه علاوه بر انعام و جایزه سالی پنجاه هزار درهم مقرری میپرداخت، متوکل پیش از سایر خلفای عباسی بشاعران کمک میکرد. وی اولین خلیفه‌ای است که برای هر فرد شعر (قصیده) حسین بن ضحاک هزار دینار صلهداد اگر معتمد از شعر شاعری خوشش میآمد، فرمان میداد دهان شاعر را پر از جواهر کنند و پیش از او یزید بن عبدالملک نیز چنان میکرد.

وزیران و امیران از خلفاء پیروی میکردند و بشاعران پولهای گزاف میپرداختند خالد قسری والی عراق در روزهای معین شاعران را میپذیرفت و بآنان جایزه میداد خاندان مهلب (از امرای دوره بنی امیه) بشاعران صلّه و جایزه سالانه و یاماهانه می بخشیدند.

در زمان عباسیان خاندان برمک پیش از هر امیر و وزیر بشاعران کمک کردند بخصوص فضل بن یحیی که مرد شعر دوست شاعر پروری بود و یکی از شاعران عرب در باره او چنین میگوید.

ترجمه شعر:

«فضل بقدری باشاعران نکوئی کرد که همه مردم شاعر شدند.»

یحیی پدر فضل مانند پسر بشاعران محبت داشت و اگر شاعری را در کوچه میدید و پولی همراه نداشت از اسب بزیر میآمد و اسب خود را بشاعر میداد. برای مقایسه بذل و بخشش برمکیان و خلفای عباسی نسبت بشاعران همین یک نمونه کافی است که ابان اللاحقی شاعر برمکیان برای سرودن یک قصیده در مدح آن خاندان جایزه‌ای از آنان گرفت که برابر با تمام جایزه‌ها و صلّه‌هایی بود که هرون در تمام مدت عمر بشاعر خود مروان بن ابی حفصه داده بود. سایر وزیران و امیران هم مانند برمکیان پولهای فراوانی بشاعران میدادند مثلاً یزید بن مزید نصف دارائی خود را

بیک شاعر بخشید .

سازندگان و خوانندگان مانند شاعران از سخاوت خلفاء و بزرگان بهره مند میشدند . مهدی عباسی در يك شب پنجاه هزار دینار (بیست و پنج هزار لیره) با آوازه خوان (خود همان) پرداخت زیرا در آن شب با ساز و آواز خویش مهدی را برقص آورده بود . اسحق موصلی ساززن و آوازه خوان مشهور دوره عباسی شبی در بزم محمد امین قصیده ای در مدح امین سرود و او را بوجد و طرب آورد امین يك میلیون درهم بوی جایزه داد و مقرر داشت چند فرانس اسحق را روی دست گرفته بخانه اش ببرند . هادی خلیفه ماهی ده هزار درهم با براهیم موصلی (آوازه خوان) می پرداخت و علاوه بر آن مبالغی صله و جایزه باو عطا میکرد و هر گاه که هرون از ساز و آواز و شعر سر کیف می آمد در بذل و بخشش بیقرار میگشت چنانکه فرمانروائی کشور مصر را برای شعر و آوازه خوانی اسماعیل بن صالح بوی وا گذارد .

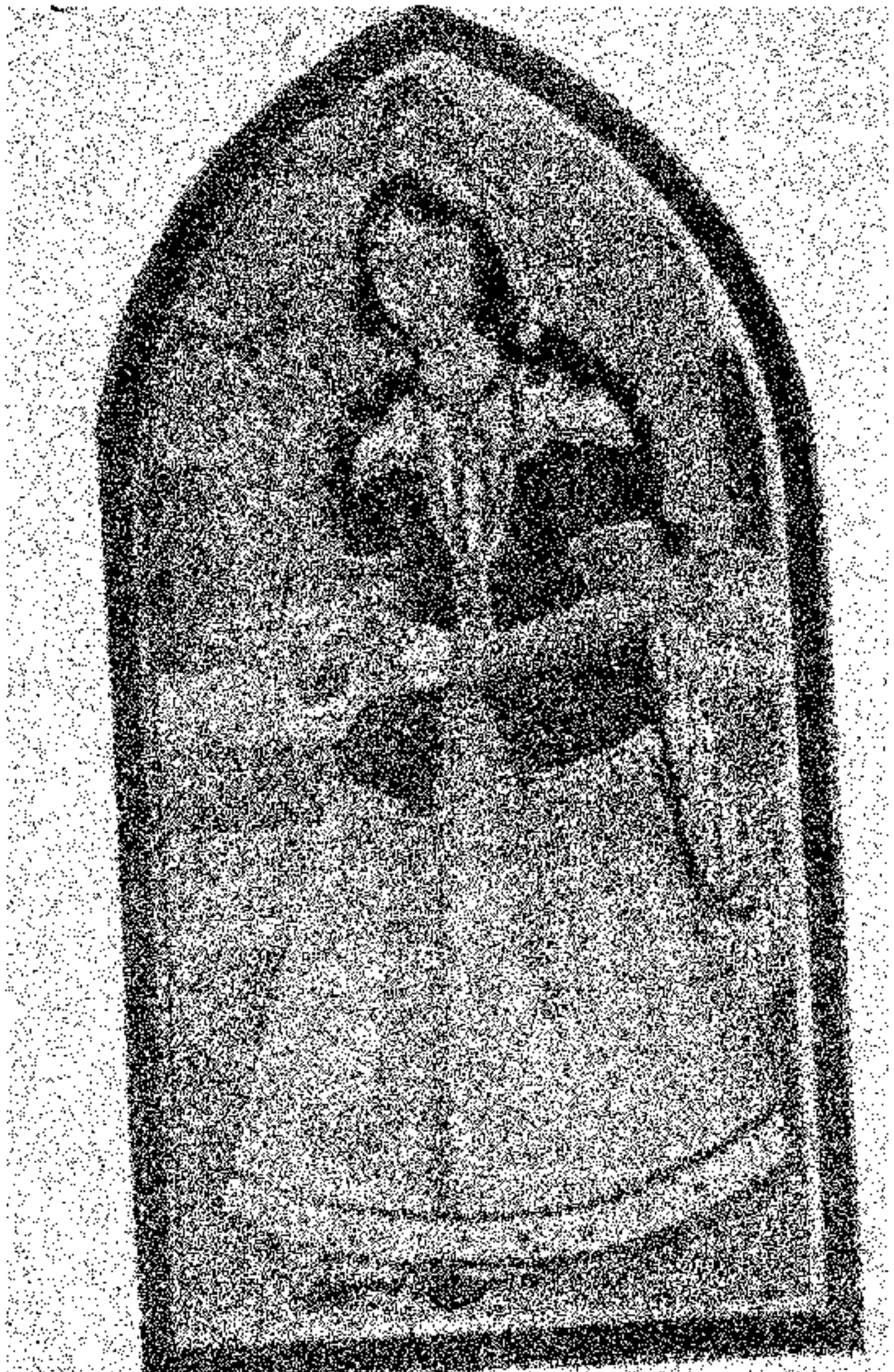
بزرگان و رجال ممالک اسلامی هر کدام بنوبه خود پولها و صله هائی بشاعران و آوازه خوانها میدادند ولی هیچکدام از آنان در این قسمت پیای خلفای عباسی و امیران و وزیران آنان نرسیدند . اخبار و داستان مربوط بشاعران و آوازه خوانان بسیار است اما برای احتراز از طول کلام بهمین مختصرا کتفا کردیم .

۶- مسکرات

نوشابه های الکلی پیش از اسلام در مصر و شام و عراق و ایران و عربستان و غیره صرف میشد . و پادشاهان ایران انواع مسکرات استعمال میکردند . مشهور است که در میان پس از فتوحات آسیائی با مسکرات آشنا شدند و قبل از آن از نوشابه های الکلی خبر نداشتند . مردمان خردمند چه عرب و چه غیر عرب نوشیدن مسکرات را جایز نمیدانستند و عده ای از بزرگان عرب مسکر را بر خود و خانواده خود حرام کردند و اگر کسی در میان عربها مکرر بدمستی میکرد او را از میان خود میراندند . دیانت اسلام نوشیدن مسکر را تحریم نمود و برای کسی که نوشابه الکلی مینوشید کیفر سخت معین کرد و حد آنرا تازیانه و زندان و تراشیدن سر و ریش و سیل و محرومیت از حقوق دولتی مقرر داشت و برای فروشنده نوشابه الکلی

مجازات‌های برقرار نمود، شکستن ظروف مسکری و نابود ساختن نوشابه الکلی را اجازه داد. در زمان خلفای راشدین و اوایل بنی امیه از استعمال نوشابه های الکلی جلوگیری میشد. موقعی بعمر بن خطاب گفتند که خالد بن ولید در حمام تن خود را با شراب شسته و مالش داده عمر آن سردار بزرگ اسلام را برای این عمل توبیخ نموده، گفت چرا شراب به تنت مالیدی مگر نمیدانی که خدا شراب را از هر جهت حرام کرده و دست زدن با آنرا اجازه نفرموده است. با همه این سخت گیری ها همینکه عربها ممالک روم و ایران را گشودند با مردم آن ممالک محشور شدند و عادات و رسوم آنان از آن جمله باده پیمائی را تقلید کردند. تا آنجا که بنا بر روایت ابن قتیبه (مؤلف المعارف) عده ای از صحابه و فرزندان صحابه بنوشیدن مسکرات مبادرت کردند و بعضی از آنان بواسطه باده نوشی کیفر دیدند و نخستین کسیکه بموجب مقررات اسلامی برای میگساری مجازات شد وحشی بن حرب قاتل حمزه بود. پس از او عده دیگری از بزرگان اسلام بشرا بخوری مشهور شدند و کیفر هم یافتند. از آن جمله ولید بن عقبه - یزید بن معاویه - عبدالله بن عمر بن خطاب - عبدالرحمن بن عمر بن خطاب - عاصم بن عمر بن خطاب - عباس بن عبدالله بن عباس - قدامة بن مظعون - عبدالعزیز بن مروان - عبدالرحمن بن عبدالله ثقفی قاضی - ابو محجن ثقفی و غیره. پاره ای از خلفای اموی مانند یزید بن معاویه - عبدالملک بن مروان - یزید بن عبدالملک - ولید بن یزید، علاقه زیادی بمسکرات داشتند. ولید بن یزید نخستین خلیفه اسلام است که درباره شراب غزلهای عالی سروده و بقدری در تعریف و تمجید مسکرات افراط کرده که پس از وی شاعران الفاظ و معانی شعرهای او را دزدیدند و در اشعار خود جازدند. ولید آنقدر به باده پیمائی و میگساری اشتیاق داشت که روزی با یاران خویش تصمیم گرفت که از دمشق به مکه بروند و روی پشت بام کعبه بزم میگساری دایر کنند و اگر بپند و اندرز بعضی از نزدیکان خلیفه مانع این کار نشده بود، ولید این رسوائی عظیم را بار میآورد و بالای پشت بام کعبه باده پیمائی میکرد. میگویند چون عبدالصمد بن عبدالاعلی مربی ولید مرد فاسد بد اخلاقی بود، لذا شاکردی (ولید) چنان شد، ولی در هر حال مأمورین حکام در نقاط مختلف اسلامی

از شیوع باده پیمایی همانند میگردند تا آنجا که فروش عسل را نیز ممنوع میساختند



بیشخدمت حر هسرا

که مبادا از آن شراب بسازند.

در میان خلفای اموی عمر بن عبدالعزیز و از خلفای عباسی المهتدی بیش از دیگران از باده پیمائی جلوگیری مینمودند. تا این همه هر قدر مردم از زمان پیغمبر اکرم دور میشدند و به تمدن و تجمل نزدیک میگشتند بیش از پیش به میگساری وزن بازی و ساز و آواز متمایل میگشتند، تا آنجا که آشکارا و بی پرده بزم های عیش و نوش میگسترده و هر نوع پرده دری میکردند و بدتر از همه اینکه خلفای اسلام و رجال دولتی بیش از سایرین مرتکب این عملیات میشدند. فقیهان چاپلوس و متملق که این علاقه خلفاء و بزرگان را بمشروبات دیدند برای تجویز باده پیمائی به تفسیر و تأویل پرداختند. تا مگر راه قانونی برای شرابخواری بیابند و لذا نوشیدن نوعی از شراب را (نیز) مباح و نوعی دیگر را حرام شمردند باینقسم که مردم عراق به پیروی از گفته فقیهان خویش نوشیدن نیذرا جایز دانستند، ولی مردم حجاز آنرا تحریم کردند (۱). نیذرا از انگور و خرما و کشمش و سیب و زرد آلو و ذرت میسازند و طریقه تهیه آن در هر شهری و در هر زمانی فرق میکرده و میکند و در هر حال نیذ شیره میوه است و یا آبی است که میوه در آن خیس خورده باشد، گاه هم عسل و یا شیره بر آن میافزایند و میجوشانند. در دوره عباسیان نیذ را صاف میکردند و در جامهای بزرگ ریخته مینوشیدند، چه بسا که از آن شراب تهیه کرده در شیشه میریختند و طوری آن را تصفیه میکردند که با آب کشمش یا عسل آب کرده و یا شراب از حیث شکل فرق نداشت و هر کس که نیذ را حلال میدانست، آنرا بنام نیذ مینوشید و در هر صورت نوشیدن نیذ فراوان مستی میآورد و بعضی از فقیهان اسلام میگویند شراب با نیذ موقعی حرام است که مستی بیاورد و اگر مستی نیاورد مباح میباشد، اما اکثر فقیهان اسلام شراب را در هر صورت حرام میدانند. کتب فقهی در این باب گفتگوهای بسیار دارد که ذکرش در اینجا بیهوده است.

پاره ای از خلفاء که نیذ را حلال میدانستند، آنقدر نیذ میخوردند که از خود

۱ - فقهای مذهب شیعه امامیه (اثناعشری) با اتفاق آراء تمام نوشابه های الکلی را حرام و نجس میدانند بر عکس فقهای اهل تسنن که عده ای از آنها مانند ابوحنیفه و غیره نوشابه های کم الکلی را مانند (آب جو نیذ و شراب سیب) پاک و مباح میشمارند. مترجم

میخورد میگشتند یعنی پیمانه های بزرگ و پی در پی میزدند تا هست بشوند. اساساً اگر نبیذ (آب میوه) چندی بماند تخمیر میشود و در آن الكل پدید میآید. گاه گاه بزم باده پیمائی بطول میانجامید و خلیفه و همراهان سرمست شده بهر بده میافتادند و چه بسا که در آن حال مستی دیوانه وار مشغول خرابکاری میشدند و داستانهای بسیاری از بدمستی و دیوانگی این بزرگان در تاریخ اسلام مذکور است، از آن جمله هر وقت ملك الناصر بن ملك المعظم ایوبی فرمانروای مصر مست میشد فریاد میزد دوست دارم فلانی را مانند پرندگان در پرواز به بینم و تا این سخن از دهان آن مرد دیوانه بیرون میآمد شخص مذکور را بوسیله منجنیق در هوا پرتاب میکردند و پادشاه از دیدن آن منظره هولناک لذت میبرد. آنگاه فریاد میکشید که دوست دارم بوی کباب تن فلانی را بشنوم، ملازمان فوری گوشت تن مرد تیره روزی را که پادشاه نام برده بود میبردند و روی آتش کباب میکردند.

کتب تاریخ و ادبیات اسلامی بسیاری از این وقایع وحشتناک را ذکر نموده است و کمتر خلیفه و یا وزیر و امیری بوده که بزم باده پیمائی نداشته، و طبعاً بزم میگساری با سازنده و خواننده بر گزار میگشته و همه نوع وسایل عیش و عشرت فراهم میشده است. از خلفای عباسی هادی و هرون و امین و مأمون و معتصم و متوکل و رائق، بیش از سایرین عیاش و باده پیما بودند و خلیفه عباسی یعنی منصور و مهتدی از نوشیدن نوشابه های الکلی امتناع داشتند. از خلفای فاطمی مصر مستنصر دائم الخمر بوده ولی الحاکم بامر الله از مشروب احتراز داشته تا آنجا که فروش عسل را ممنوع ساخت و در خرابات را بست.

توده مسلمانان پس از آمیزش با ایرانیان و رومیان بیش از نامسلمانان آلوده شدند و البته در هر مردم و ملتی طبقات پائین زودتر از دیگران باین گرفتاریها دچار میشوند، بخصوص که بزرگان آنان (مانند غالب خلفای اسلام و امیران و وزیران) این نوع عملیات را ترویج و تشویق نمایند، مسلمانان غالباً در خانه های خود نبیذ میساختند و آنها هم که در خانه های خود نداشتند، در منزل یاران و دوستان لب تر میکردند. ولی غالباً در میخانه ها می نوشیدند.

میخانه ها بیشتر بدست یهودیان اداره میشد و عده ای هم در دیرهای مسیحیان شراب میخوردند، زیرا در آن روزها شراب (دیر) صاف تر و قوی تر از شرابهای دیگر بود.

این طبیعی است که آسایش و ثروت و تن پروری فحشاء، و بی ناموسی بازمیآورد گرچه مردم فقیر و صحرا کردهم تا حدی دچار این آلودگی ها هستند، اما شهرنشینان بیش از دیگران آلوده اند، چه وسائل عیش و عشرت که لازمه اش فساد و بی ناموسی است در شهرها فراهم تر میباشد. در زمان جاهلیت دسته ای زنان بدکار میان عربها بودند که بر بام منزلشان پرچم بر میافراشتند، جوانان باین خانه ها آمد و شد میکردند و دسته ای از بزرگان عرب برای بدست آوردن پول کنیزان خود را و ادار بارتکاب فحشاء می نمودند، ولی این جنایات در شهرهای عربستان واقع میشد و میان صحراگردان معمول نبود، همینکه عربها شهرنشین شدند و بنوشابه های الکلی و ساز و آواز آشنا گشتند و همه قسم وسیله عیش و عشرت برای خود آماده دیدند، بهر نوع فساد و عمل منافی عفت و اخلاق دست زدند و در دوره تمدن اسلام شهرهای بغداد و قرطبه و قاهره و فسطاط، مرکز این کارهای زشت شد، تا آنجا که از طرف دولت داروغه مخصوصی برای زناکاران تعیین گردید، تا در موقع لازم باو مراجعه کنند و کارهای خود را رو برآه سازند (نقل از کتاب الفرج بعد الشدة جلد دوم صفحه ۱۴۳) و برای اینکه مردان را باین کارها تشویق کنند، تصویر زنان برهنه را بر دیوار گرمابه ها نقاشی میکردند و بزرگان و فرمانروایان مانند ابن طولون و غیره تصویر هم خوابه ها و محبوبه های خویش را بر دیوار سالونهای پذیرائی ترسیم مینمودند، فرمانروایان خردمند البته در ابتدا باین جریانات مخالف بودند و تا میتوانستند همانند میکردند اما همینکه از مقاومت عاجز ماندند مالیاتی بر اعمال منافی عفت وضع کرده، آنرا مانند کسبه های دیگر آزاد گذاردند.

بدترین بی ناموسی و بی عفتی که در آن دوره از تمدن اسلام پدید آمد امر و بازی و هم خوابه شدن با جوانان بود، بخصوص در ایام امین و متوکل، این عمل شنیع

در شهرهای اسلامی رواج گرفت ، زیرا جوانان و پسران ماهروی رومی و ترك در آن روزها زیاد شدند ، دسته‌ای بخريد و دسته‌ای باسيري از اطراف آمده ، میان مسلمانان متفرق گشتند و مسلمانان هم از زنان چشم پوشیده رو با مردان رفتند و هر کس امردی را مانند زن برای خود برمیگزید و او را آرایش میکرد و برای اینکه آزادانه این جوانان را بحر مسرا ببرند ، آنها را اخته میکردند . در مصر و سایر ممالک اسلامی عشقبازی با زنان منسوخ شده عشقبازی با مردان معمول گشت و شعرهایی که سابقاً در وصف زیبایی و دلبری زنان میگفتند ، برای مردان سرودند تا آنجا که زنان بینوا از ناچاری بلباس مردانه در آمده ، خود را شبیه مردان ساختند ، همینکه مردان با مردان پرداختند و زنان را در حر مسرا وا گذاردند . آنان نیز برای رفع حاجت خویش با خود مشغول گشتند و یا اینکه مردان خواجه را بجای شوهر برگزیدند ، چنان که کنیزان حر مسرای خمارویه فرمانروای مصر بهمین عملیات فاسد مشغول بودند و در اثر سرگرمی مردان با مردان حتی زنان محترم و شرافتمند نیز از این قبیل مفاسد برکنار نماندند . میگویند دختر اخشید فرمانروای مصر کنیزك زیبایی خرید تا با وی خوش باشد و همینکه این خبر به المعز لدین الله فاطمی رسید ، از خوشی فریاد بر آورد که مدت‌ها در کمین بودم تا مگر مصر را بگشایم ، ولی بیم داشتم که مبادا شکست بخورم حال که دانستم خاندان سلطنتی اینقسم دچار مفاسد اخلاقی میباشند ، حتم دارم که پیروز میشوم .

المعز لدین الله جوهر ، سردار خود را مأمور به فتح مصر کرد و فرمانروایان مصر که آن قسم آلوده فساد بودند مقاومت نتوانستند و بدست فاطمیان سقوط کردند و هر کس میدانند که عفت بهترین نگهبان هر حکومت و سلطنتی است .

عظمت و جلال دولتی مقصود از عظمت و جلال دولتهای اسلامی ، مظاهر قدرت دولت اسلامی در بهترین دوره و عالیترین وضع آن دولت میباشد و آن مراتب عبارت است از :

• مجالس خلفاء - موکب آنان - جشنها و تشریفات آنان - چگونگی روابط آنان با دولتهای دیگر ، بازیها ، سرگرمیها و لباس آنان و سایر مطالب مربوط بساین

قسمت و چون دولت عباسیان بزرگترین و عالی‌ترین نمونه عظمت و جلال دولتهای اسلامی میباشند، لذا دستگاه آندولت را بطور مثال شرح میدهیم و در ضمن بدستگاه سایر دولتهای اسلامی نیز اشاره میکنیم و ابتدا از مجالس خلفاء صحبت میداریم :

مجالس خلفای اسلامی از حیث سادگی و تجمل و عظمت، البته یکسان نبوده و باقتضای زمان و حالات خصوصی و عمومی خلفاء

و جامعه اسلامی تغییر می‌یافته است. مثلاً خلفای راشدین در مسجد روی حصیر یا پوست گوسفند می‌نشستند، خلیفه بانهایت سادگی عبا یار دائی بخود پیچیده بود. مردم بمسجد می‌آمدند و کار خود را انجام میدادند و خلیفه را با اسم و رسم عبادی خطاب میکردند، خلیفه هم این وضع را بسیار عادی میدانست و هرگاه سرداری از سرداران اسلام برای جهاد از مدینه بیرون میرفت خلیفه مثل همه مردم بدون گارد و طبیل و پرچم از وی مشایعت میکرد و او را به شکیبائی و داد گستری و مهربانی توصیه مینمود. مأمورین خلفاء هم در ممالک تابعه اسلام بهمین طرز رفتار میکردند، اما کم‌کم عاملانی که در ممالک روم و ایران اقامت داشتند طبعاً به تجملات بزرگان آن دیار اقتداء مینمودند و بمحض اینکه خلیفه خیر دار میشد دستگاه تجمل و عظمت آن عامل را بر هم میزد. مثلاً سعد بن ابی وقاص امیر کوفه برای خود کاخی ساخت و در بانی قرار داد تا عمر اینرا شنید کسانی فرستاد تا کاخ سعد را آتش زدند و درش را کردند. تدریجاً تمدن و تجمل بر وضع ساده مسلمانان غلبه یافت خلفاء و امراء دستگاه و تجمل بر هم زدند و در بان و پاسبان نگاه داشتند. معاویه نخستین خلیفه ای است که بچنین عملیاتی مبادرت نمود و نمایندگان وی در مصر و عراق مثل او رفتار کردند و مانند فرمانروایان و پادشاهان آن ممالک اوضاع تجملی و اشرافی دایر ساختند، سایر خلفای بنی امیه هم از معاویه پیروی نمودند و دارای همه نوع تجمل شدند. ولی باز هم مثل خلفای عباسی جنبه اشرافی نداشتند، خلفای اخیر (عباسیان) در مرکز ایران اقامت کردند و کارهای مملکتی را بدست اشراف ایرانی سپردند و مانند شاهنشاهان ایران دستگاه درباری خود را با جلال و عظمت تشکیل دادند، از آن رو خلفای عباسی برای هر کاری مجلسی داشتند، از آن جمله مجلس عیش و عشرت - مجلس رسیدگی بامور

کشور - مجلس مخصوص مذاکرات علمی و ادبی - مجلس مشورت و غیره - عظمت و جلال و شکوه این مجالس طبعاً به مناسبت زمان و شخصیت خلیفه کم و زیاد میشد. بطور کلی سران هر خاندان مانند معاویه و ابو جعفر منصور، کمتر بعیش و عشرت می پرداختند و تمام اوقات آنان با اداره امور کشور و مطالعه اوضاع سیاسی و اقتصادی میگذشت ولی بعد از آنکه سران خاندان مردند جانشینان آنها اوقات و ساعات جلوس خود را طبقه بندی کردند و برای هر کاری جلسه ای و ساعتی تعیین نمودند. اینک وضع مجالس رسمی آنانرا شرح میدهیم، یعنی مجالسی که رسماً مخصوص رسیدگی بکارهای مملکتی بوده است.

وضع مجلس و فرش گفتیم که خلفای راشدین و مأمورین آنان در مسجد میشستند و اثاث آن و بکار مردم میرسیدند، زیرا در زمان آنان اسلام دین بود و دولت نشد. بود، اما همینکه امویان خلافت دینی را بسلطنت تبدیل کردند، در کساح های سلاطین سابق اقامت گزیدند و بسا برای خود کساح های تازه ای ساختند و در آن تخت و صندلی و قالی و قالیچه و پرده و پشتی و متکاوتشک گذاردند و حاجب و دربان بر در سراها گذاشتند تا کسی بی اجازه بر آنان وارد نشود، نخستین خلیفه ای که دستگاہ شاهانه برای خود فراهم ساخت معاویه بود که مانند بطریقهای رومی، پرده های حریر بر در اتاقها آویخت و فرشهای عالی گسترد و به تقلید مرزبانان ایرانی روی تخت و صندلی نشست و از قرار مشهور ابتداء زیاد بن ابیه والی معاویه در فارس، این رسم را از ایرانیان آموخت و معاویه از وی پیروی نمود و شاید هم خود معاویه تخت و صندلی را از رومیان تقلید کرده است سپس این تجملات، متنوع و متعدد شد، تختها را از آبنوس و صندل و عاج و طلا و نقره می ساختند و پرده ها را از حریر و خز تهیه می کردند و فرشهای زربفت می گستردند و اشعار و تصاویر زیبا بر در و دیوار کاخها و اتاقها می نگاشتند و همه این تجملات را از ایرانیان و رومیان اقتباس نمودند.

در ابتداء همه ادارات دولتی در يك محل بود و بعد که دستگاہ توسعه یافت برای هر رشته کاری اداره جداگانه تأسیس نمودند و بزرگان دولت مانند خلفاء برای خود دفتر دار و محاسب و پزشک و منشی مخصوص تعیین کردند. در زمان عباسیان

خلفاء در دو محل می نشستند، یکی را دارالخاصه و دیگری را دارالعامه می گفتند، در عمارت اولی فقط امیران و سلاطین و وزیران راهی پذیرفتند و در عمارت دوم با اعام میدادند و بکارهای جزئی و کلی رسیدگی میکردند.

اینک محل جلوس خلیفه را شرح میدهم که عبارت از يك سالون (تالار) بسیار بزرگ مجللی بود و روی دیوارها و سقف آن اشکال حیوانات و گیاهها و گلها و کوه ها و امثال آن با طلا و لاجورد و رنگهای گوناگون نقاشی شده بود، فرش تالار يك یا چند قالی و قالیچه ابریشمی زربفت بود و به پنجره ها و درها پرده های عالی حریر می آویختند، شمعدانها و قندیلهای طلا و نقره با شمعه های کافوری این تالار را منور می ساخت و روی پرده ها تصاویر و شعارهای دولتی و اشعار و کلمات حکیمانه دیده میشد.

خلیفه میان تالار روی تخت عاج یا آبنوس یا صندل طلا کاری می نشست ، خلفای فاطمی برای طلا کاری تخت ، پول زیادی مصرف می نمودند . تا آنجا که در يك تخت صد و ده هزار مثقال طلای خالص صرف میشد ، معمولاً چیزی مانند اسباب بازی روی تخت خلیفه می گذاردند که با آن سرگرم شود . مثلاً روی تخت المعتمد خلیفه اموی اندلسی مجسمه هایی از عنبر مینهادند و یکی از آنان مجسمه شتر زیبایی بود که از عنبر ساخته شده و مقداری جواهر و مروارید در آن بکار رفته بود و دیگر شتر بلوری که چشمانش از یاقوت و بدنش جواهر نشان بود . معمولاً میان خلیفه و حاضرین پرده حریر می آویختند یا اینکه حضار پشت پرده می نشستند و خلیفه در تالار جلوس میکرد . در زمستان منقله های آتش در سالون بود و توی آن مشك و عود می سوزاندند و خلفاء و بزرگان جبه های خز و سمور بره میکردند .

در زمان خلفای راشدین اینطور رسم بود که اشخاص پشت در

نشست و برخاست با خلیفه
چگونه انجام میگرفت

اتاق آمده میگفتند : سلام علیکم اجازه میدهید تو بیایم ؟

و سه بار این سخن را تکرار میکردند و اگر پاسخ مثبت نمی-

شنیدند میرفتند . در بسیاری از اوقات خلفاء دربان میگماشتند که مردم سرزده وارد نشوند و آنها را از کار بازدارند . اما چنانکه میدانیم این وضع بزودی سپری گشت

و پس از آن آمد و شد نزد خلیفه دشوار شد در بانان و پرده داران و ملازمان متعدد روی کار آمدند و همه کس را باسانی اجازه شرفیابی بدست نمیآید. برای شرفیابی حضور خلیفه در هر روز و ساعتی دسته معینی خدمت میرسیدند. شاعران، عالمان، ادیبان، اهل طرب هر کدام در روز مخصوصی حضور میرفتند و برای سایر مردم سه درجه تعیین شده بود، باینقسم که مردم خانواده درجه اول بودند سپس اشخاص مسن و بعد از آن مردم دانشمند در درجه سوم قرار داشتند. زمان بنی امیه رسم چنان بود که اگر چند نفر اجازه میخواستند، آنان که شرافت نسبی داشتند قبل از دیگران اجازه مییافتند و اگر چند نفر در شرافت نسبی یکسان میشدند مسن ترین آنها بار می یافت و اگر در شرافت و سن برابر میشدند آنان که دانشمند بودند حق تقدم داشتند. این قانون در زمان بنی امیه مرسوم شد و تا اواخر دوره تمدن اسلامی معمول بود.

در زمان بنی امیه و در اوایل عباسیان مردم بیارگه خلیفه میآمدند و اجازه شرفیابی میخواستند، اگر اجازه نمیرسید دوبار و سه بار کسب اجازه میکردند، تا آنکه سرانجام اجازه می یافتند و یا اینکه نومید شده برمیگشتند و این جریان را در آن ایام اذن اول و دوم و سوم و چهارم ... میخواندند. منصور عباسی برای نخستین بار اتاق انتظار ترتیب داد و همینکه برای خود در بغداد کاخ و تالار پذیرائی ساخت، چندین اتاق برای انتظار تعیین کرد. سایر خلفای عباسی نیز این رسم را معمول داشتند و هر کس که میخواست خلیفه را ملاقات کند ابتداء به اتاق انتظار می رفت و پس از کمی استراحت اجازه می گرفت. گاه هم برای ورود بکاخ خلیفه اجازه مخصوص لازم میشد.

هر کس اجازه می یافت فوری بحضور می رفت و خلیفه راتحیت

میگفت. در آغاز این تحیت بسیار ساده بود باینقسم که شخص

وارد بخلیفه یا امیر یا والی میگفت السلام علیک - معولاعلیک

السلام نمیگفتند زیرا تحیت مزبور مخصوص مرده هاست. گاه

چگونه نزد خلیفه
میرفتند و باو سلام
میکردند

هم در آغاز اسلام فقط نام و کنیه امیر و یا خلیفه را ضمن تحیت بزرگان میآوردند ولی چیز دیگری بر آن نمیافزودند. پس از آمیزش با ایرانیان و ملاحظه اختلاف طبقاتی

که میان ایرانیان موجود بود عربها نیز در صدد بر آمدند چنان باشند . نخستین کسی که این موضوع را از ایرانیان اقتباس کرد مغیره بن شعبه بود که فرمان داد سایرین او را بنام امیر بخوانند و هر کس بر او وارد میشود چنین بگوید، سلام بر تو ای امیر ، سلام و رحمت و برکت خدا بر تو . و یا آنکه : سلام و رحمت و برکت خدا بر امیر . مغیره میگفت باید میان رئیس و مرئوس فرق باشد . خلفاء و سایر بزرگان نیز از مغیره تقلید کردند و هر کدام برای خود تشریفات مقرر داشتند، مثلاً هر کس بر خلیفه وارد میشود چنین میگفت : سلام بر تو ای امیر مؤمنان، سلام و رحمت و برکت خدا بر تو . و یا میگفت : سلام بر امیر مؤمنان و رحمت و برکت خدا .

اما کم کم تمدن اسلامی با تملق و چاپلوسی آلوده گشت و مانند پادشاهان ایران بجای سلام تعظیم را معمول داشتند و از آنرو هیچ کس حق نداشت بغلیفه یا امیر سلام کند چه در آن صورت خلیفه مجبور بجواب میشد و معمولاً خلیفه و یا امیر نباید بکاری مجبور گردد و هر کس نزد آنان میرفت تا زانو خم میشد و سر جای خود می ایستاد . فقط سجده را جایز میدانستند زیرا سجده مخصوص بخدا بوده و می باشد . در اوایل اسلام موقع بیعت کردن و یا گرفتن مقرری و یا هنگام وداع و یا وقتی که مورد عفو واقع میشدند دست خلیفه را میبوسیدند صحابه با حضرت پیغمبر نیز چنان می کردند و این رسم دست بوسی را بیشتر خلفاء مجری میداشتند .

سپس از اینهم بالاتر رفتند و دست خود را عالی تر از آن دیدند که کسی بیوسد یا لمس کند و مردم مجبور ساختند که آستین و یا آستانه آنها را بیوسند و اگر میخواستند بکسی مرحمت کنند او را از دست بوسی معاف میداشتند ، مثلاً موقعی مسلم بن قتیبه که از بزرگان عرب بود برای دست بوسی مهدی خم شد مهدی دست خود را عقب برده گفت تو را از انجام این وظیفه معاف فرمودیم ولی دیگران معاف نیستند و طبعاً با ضعف و قدرت خلیفه این مراسم تغییر مییافت هنگامی که جوهر سردار المعز لدین الله خلیفه فاطمی عازم فتح مصر شد برای خدا حافظی نزد خلیفه آمد خلیفه به پسران و بزرگان درباری فرمان داد از اسب پیاده شوند و با جوهر وداع کنند ، جوهر هم که این مرحمت خلیفه را دید روی سم اسب خلیفه افتاده آنرا بوسه زد . عبدالله بن مالک موقعی

که رئیس پلیس مهدی بود از هادی بدمیگفت و او را دشنام میداد، اتفاقاً مهدی مرد و هادی خلیفه شد خلیفه تازه بجای اینکه عبدالله را کبیر دهد از سر تقصیر او گذشت عبدالله هم در میان کوچه دست و پای خلیفه و سم های اسب او را بوسید. موقعی هرون بمنزل ابراهیم موصلی (آوازخوان) رفت و او را با این تشریف فرمائی سر بلند ساخت آوازخوان هم روی سمهای اسب خلیفه افتاده و آنرا بوسه زد ولی پیشوایان دینی و مردمان زاهد از این تشریفات معاف بودند و با نهایت بی اعتنائی بحضور خلیفه می آمدند.

هر کس به مجلس خلیفه وارد میشد لحظه ای سراپا می ایستاد، سپس معرف یا رئیس تشریفات ویرا سر جای خودش مینشاند، چون عمر کس مطابق رتبه و مقام خویش جای مخصوصی داشت، در زمان بنی امیه خلیفه روی تخت می نشست و اطراف او افراد خاندان اموی جا داشتند. آنگاه هاشمیان زیر دست امویان می نشستند. در دوره عباسیان بنی هاشم مقدم شدند و مردم آنها را ملوک و اشراف خطاب میکردند. در مجالس رسمی خلیفه روی تخت یاسده (چیزی شبیه به منبر) جاوس میکرد و بنی هاشم روی صندلی در اطراف خلیفه می نشستند و اگر بنی امیه می آمدند روی مخده جا داشتند ولی امویان کمتر بمجالس عباسیان راه می یافتند و در سال ۲۵۰ هجری در زمان خلافت المستعین امویان از حضور در مجالس رسمی خلفاء محروم گشتند. پس از هاشمیان که خاندان سلطنتی محسوب میشدند سایر رجال دولت بتفاوت شأن و مقام خویش می ایستادند و یا با اجازه در حضور خلیفه مینشستند.

در آغاز پیدایش اسلام هم نشینی با خلفاء (راشدین) موضوع آداب و رسوم هم نشینی با خلفاء فوق العاده ای نبود، مردم پیش خلیفه می آمدند، او را با اسم و رسم میخواندند ای عمر، ای معاویه، ای علی بانان میگفتند و آنها هم این را عادی میدانستند هر کس پیش خلیفه می آمد بسادگی با وی بحث میکرد، مناظره مینمود و چنانکه گفتیم بی پروا همه نوع مکالمه و مباحثه داشتند. اما همینکه مسلمانان از زمان سعادت (دوره حضرت رسول) دور شدند و بدنی و تجملات آن آشنا گشتند طبعاً دنبال جاه و جلال و تجمل افتادند. خلفای بنی امیه به پادشاهان دیکتاتور شبیه شدند

وامیران و ملازمان متملق و چاپلوس مردم را بتعظیم و تجلیل خلفاء مجبور ساختند و مجالس خلفاء را برتر از سایر مجالس قرار دادند. نخستین بار زیاد بن ابیه مقرراتی برای هم نشینی با خلفاء وضع کرد، از آن جمله اینکه در حضور خلیفه نباید کسی سلام کرد؛ چون سلام مخصوص خلیفه است و در بودن خلیفه هیچ کس حق سلام و علیک ندارد. سپس عبدالملک بن مروان دستور داد کسی در حضور او بدون اجازه سخن نگوید. خلفائی که بعد از عبدالملک آمدند در این قسمت ها از وی جلو افتادند تا آنجا که ولید بن عبدالملک بن مروان برای گفتگوی با خلفاء نظامات و اصطلاحاتی قرار داد و سوگند خورد که اگر کسی از آن دستورها تخلف کند محکوم باعدام است: اتفاقاً مردی از طایفه بنی مره دلیری بخرج داده گفت، ای ولید از خدا ترس و این تشریفات را دور بینداز، چون جلال و عظمت خاص خداوند میباشد. عبدالملک بملازمان خویش گفت مردك را بزمین انداختند و آنقدر لگد زدند که زیر چکمه آنان مرد، از آن پس مردم بیش از پیش مقام خلیفه را تجلیل کردند، ولید می گفت: اگر مردم را آزاد بگذاریم بر ما میشوند، اینها باید بترسند و فرمانبردار باشند و گرنه تولید زحمت می کنند. ولید نخستین خلیفه ای است که طرز مکاتبه با خلفاء را تحت مراسم مخصوصی ترتیب داد.

آنگاه مقرر شد که در حضور خلیفه برای هیچ کس از جا برنخیزند و درباره کسی جز خلیفه دعا نکنند، کم کم امیران دروسای کوچک و بزرگ هم مانند خلیفه برای خود مراسم و تشریفات ترتیب دادند، از آن جمله اینکه برای هیچ يك از واردین قیام نمی کردند و مردم را با بی اعتنائی می پذیرفتند. معمولاً کسی حق نداشت با خلیفه سخن بگوید، باید خلیفه چیزی بگوید تا اشخاص پاسخ او را بدهند این قسم که خلیفه بشخص تازه وارد می گفت: بتو چه مرحمتی بکنم؟ و آن شخص حاجت خود را بیان می کرد و اگر خلیفه سخن نمی گفت کسی حق گفتگو نداشت.

این عادت تا زمان مأمون جاری بود، مأمون آن را لغو کرد و اجازه داد مردم با وی سخن بگویند و مناظره کنند پس از وی نیز تاحدی رویه مأمون ادامه داشت

در هر حال کسی حق نداشت پیش از خلیفه لب بسخن بگشاید، ولی احمد بن داود و وزیر المعتصم آن ترتیب را برهم زد و پیش از خلیفه مبادرت بسخن گفتن نمود تدریجاً سرداران و بزرگان بر خلیفه چیره شدند و از قدرت و شوکت آنان کاستند و بازی و شوخی و مسخرگی را در مجالس خلفاء معمول داشتند و نخستین خلیفه‌ای که با هم‌نشینان خود بیازی و شوخی و تفریح پرداخت متوکل عباسی بود که در او اسط‌قرن سوم هجرت بخلافت رسید.

دیگر از تشریفات مجلس خلیفه آنکه کسی جز وی در آن مجلس حق امر و نهی نداشت و همینکه برمیخواست همه از جا بر میخاستند و اگر کسی مخاطب واقع میشد، بایستی با دقت تمام بسخنان خلیفه گوش فرا دهد و بجای دیگر توجه نکند، میگویند موقعی معاویه با یزید بن سحره سخن میگفت و در آن اثناء سنگی از جای نامه‌لومی به پیشانی یزید فرود آمد و پیشانیش را شکست و سروریش و رویش را خون فرا گرفت، اما او همچنان آرام نشسته بود و بسخن معاویه گوش میداد. سرانجام معاویه بوی یاد آور شد که برخیز و زخم‌ت را مردم بگذار، یزید گفت بخدا سوگند بیانات امیر مؤمنان چنان مرا مشغول داشت که از خود بیخود بودم و احساس درد نمی‌کردم.

معاویه از این سخن خوشش آمد و مقرری او را افزود.

اگر مصیبتی بر خلیفه وارد می‌آمد کسی نمیتوانست او را سر سلامتی بدهد. فقط بایستی او را دعا کنند و برای او سعادت و پیروزی بخواهند، احوال‌پرسی از خلیفه جایز نبود هیچکس حق نداشت از خلیفه بخواهد يك سخنی را مکرر بگوید، همچنین نباید با رمز و کنایه با خلیفه صحبت شود و با کسی در حضور خلیفه خدا حافظی (وداع) مجاز نبود و اگر تازه واردی در آن مجلس می‌آمد، هیچکس نمیتوانست او را خیر مقدم بگوید، پرگوئی و تعریف و تمجید زیاد از گفته‌ها و کرده‌ها در حضور خلیفه بی ادبی محسوب میشد، بدتر از همه اینکه گفتن کلمه (نه) در حضور خلیفه مجاز نبود و اگر کسی ناچار میشد بایستی طوری دیگر آن کلمه را ادا کند.

از حکایات خوش‌مزّه مربوط بمکاتبه با خلفاء یکی این است که عبدالملک بن

صالح مقدار زیادی میوه های گوناگون در سبدهائی از چوب خیزران نهاده برای پیشکش بخدمت هرون آماده ساخت و همینکه میخواست عریضه ای به هرون بنویسد و میوه ها را تقدیم دارد، ناگهان بغاطرش آمد که نام مادر هرون خیزران است و میوه ها هم در سبدهای خیزران میباشد، لذا نامه خود را اینطور نگاشت: «خداوند امیرمؤمنان را سعادت مند بدارد و مرا از برکت او سعادت مند سازد، امروز بیانی که امیرمؤمنان بمن مرحمت فرموده رفتم و میوه های گوناگون آن را دیدم اینها همه از برکت الطاف امیرمؤمنان است لذا بخشی از آن میوه ها را در سبدهای نی گذارده تقدیم نمودم و همانطور که من غرق نعمت امیرمؤمنان هستم امیدوارم این میوه ها هم در آستان مقدس مورد قبول واقع شوند.»

هرون از آن نامه که نام مادرش (خیزران) در آن نبود خوشش آمد و میوه ها را پذیرفت.

در آغاز، خلفاء بزبان عربی فصیح سخن میگفتند و تلفظ نادرست را عیب میشمردند. خلفای اموی فرزندان خود را بصحرا (بادیه) میفرستادند تا میان عربهای چادر نشین بمانند و عربی فصیح بیاموزند، ولید بن عبدالملک چنان نبود، چه که او در صحرا تربیت نیافت، پدرش عبدالملک از سخن گفتن ولید انتقاد میکرد و پیوسته میگفت: صورت آبله دار و لباس پاره بهتر از سخن گفتن غلط و تلفظ نادرست میباشد عبدالملک بیاران خویش تأکید میکرد که علم نحو را مانند نماز بیاموزید و بآن عمل کنید. با این همه پسرش ولید زبان عربی را نیکو نمیدانست و هر گاه که منبر میرفت و خطبه میخواند از بیم غلط گفتن بر خود میلرزید، موقعی بوی گفتند که چه زود پیر شدی او در پاسخ گفت: آری منبر رفتن و خطابه خواندن و بیم غلط گفتن مرا پیر کرد. مؤلف عقدا فرید داستان های خنده آوری از غلط گوئی های این خلیفه ناسادان نقل کرده است.

امیران و والیان بنی امیه غالباً مردم سخنوری بودند و زبان عربی را بخوبی میدانستند، فقط حجاج گاه گاهی غلط صحبت میکرد، در زمان عباسیان آمیزش عربها با مردم غیر عرب فزونی یافت و زبان عربی از فصاحت و رونق افتاد تا آنجا که بسیاری

از فقیهان و عالمان مانند ابوحنیفه و ابو سعید و غیره عربی را غلط صحبت می کردند زیرا اصلاً عرب نبودند.

خلفای راشدین بطور معمولی با مردم می نشستند و با آنان سخن می گفتند ولی بعد از آنان خلفاء از مردم فاصله گرفتند و نخستین خلیفه ای که تا حدی در حجاب رفت معاویه بن ابوسفیان بود باین قسم که در سال ۴۰ هجری شخصی بنام برك بن عبدالله خارجی سحرگاه بجامع دمشق رفت و همینکه معاویه برای نماز آمد شمشیر کشید تا او را بکشد معاویه مجروح شد، ولی نمرود و بعد از آن دیگر میان مردم بمسجد نیامد و دستور داد بالاخانه ای در مسجد بسازند تا نماز را در آنجا بخواند و از مردم جدا بماند معاویه در خارج مسجد نیز با مردم معاشرت نمی کرد و کسانی که میخواستند او را ببینند باید قبلاً اجازه بگیرند. سایر خلفای بنی امیه و خلفای نخستین عباسی نیز چنان می کردند و غالباً از پشت پرده با وزیران و بزرگان سخن می گفتند و این را نیز از ایرانیان آموختند چه که از زمان اردشیر بابکان پادشاهان ایران کمتر با مردم روبرو میشدند باینقسم که شاه در تالاری روی تخت مینشست و بفاصله ده ذرع پرده می آویختند و وزیران و بزرگان ده ذرع آن طرف پرده می ایستادند و او امر شاهانه را میشنیدند خلفای عباسی از پادشاهان ساسانی تندتر رفته بجای يك پرده دو پرده و سه پرده و چهار پرده برای خود ترتیب دادند و بر مکیان نیز غالباً از پشت پرده با مردم سخن می گفتند و برای کاخهای خویش چندین در و دروازه قرار دادند.

از زمان سفاح تا متوکل تمام خلفاء بجز هادی همه پرده نشین بودند ولی این پرده نشینی برای پذیرایی عامه مردم و آواز خوانان و ندیمان و امثال آنان بود و در مجالس خصوصی بی پرده با وزیران و امیران سخن می گفتند، منصب پرده داری یکی از منصبهای بزرگ دولتی آن زمان محسوب میشد، باینقسم که پرده دار میان خلیفه فاطمی و حضار می ایستاد و او امر خلیفه را از پشت پرده بآنان میرسانید، خلفای فاطمی مصر و خلفای اموی اندلس نیز مانند عباسیان پرده و پرده دار داشتند.

همینکه خلیفه از پذیرائی کسل میشد، با علامت مخصوصی
تشریفات مرخصی
از حضور خلیفه
حضار را مرخص میکرد؛ اتفاقاً این رسم هم از ایرانیان عبرتها
رسید.

دی گویند انوشیروان برای مرخص کردن حضار و برهم زدن مجلس پای خود را
دراز میکرد، فیروز پادشاه ساسانی چشمان خود را میمالید و بهرام گور با سمان نظر
میانداخت، خلفای اسلام از زمان بنی امیه این رسم را معمول داشتند. معاویه در پایان مجلس
بحضار میگفت (اگر مایل باشید) و یا اینکه دستهای خود را بهم زده و میگفت العزة لله
یزید پس معاویه بحضار میگفت در پناه خدا (علی بر کة الله) عبدالملک چوب خیز رانی
که در دست داشت بزمین می انداخت و بحضار میفرمود که باید بروند، امرای بنی امیه
نیز هر يك برای کار علامت مخصوصی داشتند، مثلاً یزید بن هبیره دستمال میخواست
و این علامت آن بود که باید مجلس برهم بخورد، رسم سفاح آن بود که در پایان
مجلس خمیازه میکشید و اگر بادبزن دستش بود آنرا بزمین می انداخت، مأمون
انگشت میانه را با انگشت شست بهم می بست، و دو مرتبه می گفت برق یمان - برق
یمان و مردم تا آنرا میشنیدند از جا بر میخواستند و البته بقرقری میرفتند و تا خلیفه پیدا
بود پشت بخلیفه نمی کردند.

تمام خلفاء (اموی و عباسی و غیره) بشنیدن اخبار و مطالب تاریخی
علاقه مند بودند و مجالسی مرکب از ادیبان و مورخان و اهل
اطلاع تشکیل میدادند، تا از سر گذشت پیشینیان و نکته های
۴- مجالس شعر و ادب
اشعیاق خلفاء برای کسب اطلاع
ادبی و وقایع تاریخی و اشعار باخبر شوند و آن دسته از خلفاء که زیر کتر بودند،
کسانی را مأمور میکردند که رفتار و کردار پادشاهان و سرداران ایران و روم
و مطالب سیاسی و نظامی را مطالعه کنند و برای آنان بازگویند تا بدانوسیله اطلاعات
سیاسی و نظامی خود را کامل سازند و از تجربه دیگران بهره مند شوند، چنانکه
امروز سیاستمداران شرح حال بزرگان پیشین را بیش از هر چیز مطالعه می کنند.
منظور غالب خلفاء از تشکیل مجالس مزبور آن بود که از نظر تفریح و سر

گرمی استفاده کنند و هر خلیفه‌ای دسته‌ای تازیخ‌دان و قصه‌گو داشت که در مواقع بیکاری آنان را می‌خواست تالطیفه‌ها و اشعار و داستانهای مناسب برایش بگویند معمولاً این اشخاص نیمه‌های شب (موقعی که مردم خواب بودند) احضار میشدند و آنقدر برای خلیفه قصه و مثل و لطیفه می‌گفتند، تا خلیفه خوابش ببرد و یا از گرفتاری و خیالات آسوده شود و اگر محفوظات آنان تمام میشد، برای مشغول داشتن خلیفه داستانهایی از خود می‌ساختند و بهر طریقی که ممکن بود بیخوابی و آشفتگی خلیفه را بر طرف مینمودند.

خلفاء بخصوص هرون و مأمون دانشمندان و ادیبان را گرامی میداشتند کمکه‌های نقدی و جنسی بآنان میکردند و در مواقع خطر آنها را در پناه خود می‌آوردند.

احترام خلفاء نسبت
بدانشمندان

از هرون داستانهای بسیاری نقل شده که از محبت و احترام او به دانشمندان حکایت دارد، اصمعی یکی از دانشمندان معاصر هرون است، هرون پیوسته بیاران خود میگفت من در پنهانی از اصمعی درس می‌پرسم و در آشکارا او را احترام می‌گذارم و حقیقتاً رفتار هرون با اصمعی همینطور بود و پولهای فراوانی بوی میداد.

موقعی ابو معاویه نایبنا که از دانشمندان بود با هرون غذا می‌خورد، بعد از غذا هرون آفتابه لگن گرفته روی دست ابو معاویه آب ریخت، مرد نایبنا این را نمیدید هرون از وی پرسید که آیا میدانی کی روی دست آب میریزد ابو معاویه گفت چشم ندارم که بینم، هرون گفت این منم که آب روی دست میریزم چه که میخواهم از مقام علمی تو تجلیل کرده باشم.

داستان اختلاف کسامی و سیبویه و امین و مأمون و مسئله زنبور و مگس عسل را در جلد سوم شرح دادیم، که چگونه آن دو دانشمند در حضور هرون با هم مباحثه داشتند و چگونه هرون بطرفداری کسامی (که عرب بود) برخاست.

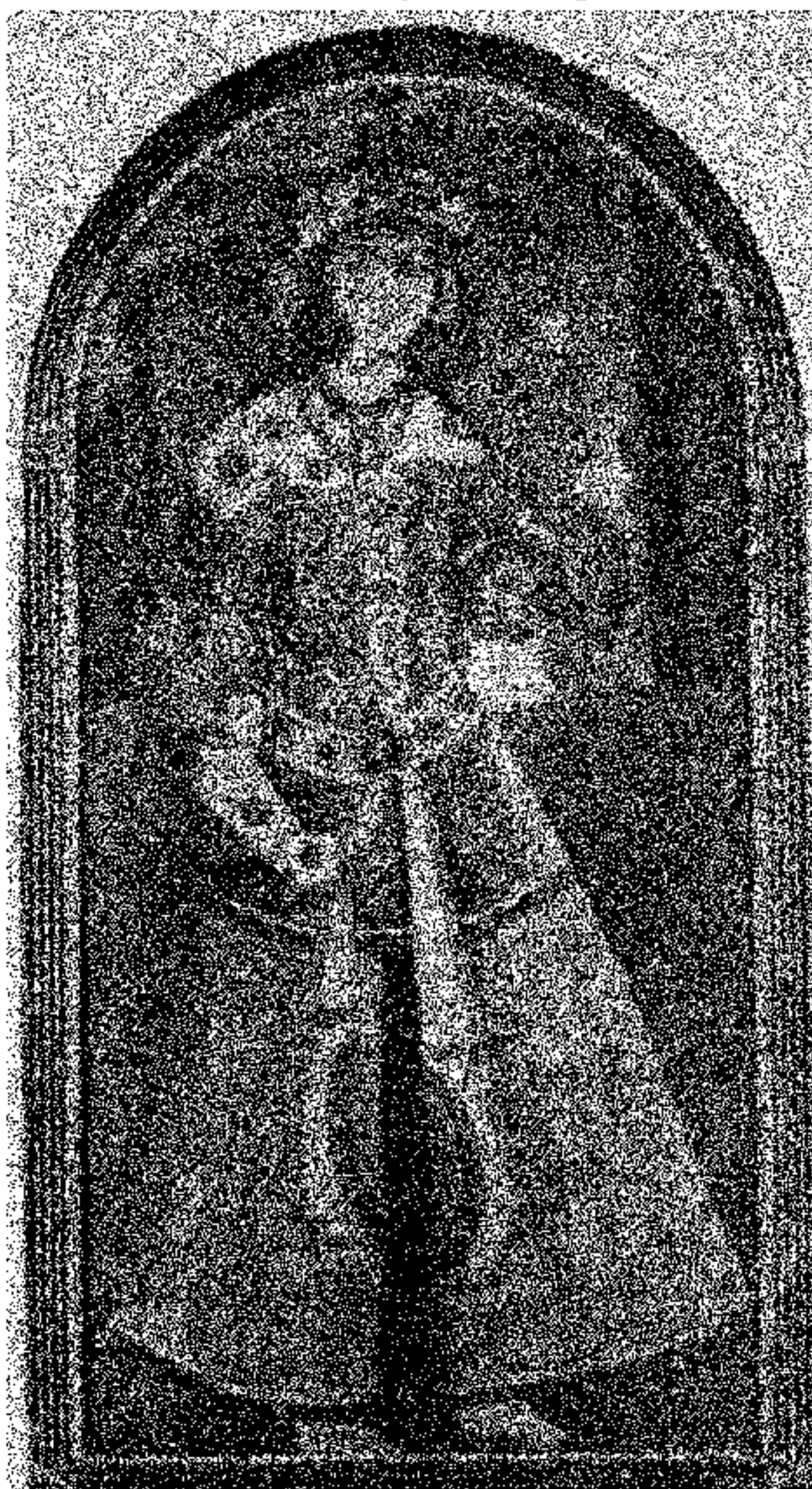
دیگر از دلایل علاقمندی، خلفاء بعلم و دانش اینک که فرزندان خود را به تحصیل علوم متداوله و ادار می‌ساختند و بزرگترین دانشمندان معاصر را بتربیت آنان می‌گماشتند، منصور، شرقی بن القطامی را که از دانشمندان نامی بود بمعلمی

فرزند خود مهدی گماشت، تابوی اشعار و اخبار عرب و مکارم اخلاق پیاموزد. هرون احمر نحوی و کسایی را برای تعلیم و تربیت امین و یزیدی و سیبویه را برای آموزش و پرورش فرزند دیگرش مأمون تعیین کرد. هرون دستوری برای تربیت فرزندش امین باحمر نحوی داده که برای پدران امروز بهترین سرمشق میشود. هرون باحمر چنین سفارش کرد:

«ای احمر، امیر مؤمنان نور چشم و میوه دل خود را بدست تو سپرده است. دست تو را بر او گشود و فرمانبرداری ترا بروی حتم ساخت، تو هم در همان مقامی که امیر مؤمنان برایت معین کرده استوار باش، بفرزند امیر مؤمنان قرآن پیاموز، شعر و تاریخ باو بیاد بده، رفتار نیک گذشتگان را بروی بخوان، او را به موقع شناسی آشنا کن که کی و کجا و چگونه سخن بگوید و بیجانخندد، از وی بخواه که پیران هاشمی را احترام بگذارد و همنیکه نزد او میآیند آنان را گرامی دارد و سرداران را محبت کند. ای احمر در هر ساعتی که تو با او هستی چیزهای سودمند بوی پیاموز ولی آنقدر بر وی فشار میاور، که اندوهگین و خسته شود، آنقدر هم او را بخود مگذار که تن آسا بار بیاید، با نرمی و خوشی او را ادب بیاموز و اگر نرمی سود ندارد سختی پیشه بگیر.»

مأمون فراء را دستور داده بود که بدو پسرش نحو بیاموزد. روزی فراء برای کاری ازجا برخاست دو پسر مأمون پیش دویدند که کفش او را بیاورند و هر يك از دیگری برای آوردن کفش پیشی میگرفت و سرانجام چنین صلح کردند که هر کدام يك تاي کفش (نعلین) معلم را بیاورد، هرون اینرا شنیده فراء را خواست و از وی پرسید که شخص اول مملکت کیست؟ فراء گفت کسی را جز امیر مؤمنان شخص اول نمیدانم. مأمون گفت: شخص اول کسی است که هر گاه بر خیزد دو ولیعهد عالم اسلام برای آوردن کفش او با هم جنگ می کنند و سرانجام چنین صلح میکنند که هر کدام یکتای آن را بیاورند، فراء گفت: ای امیر مؤمنان میخواستم آنان را از این کار باز دارم حیقم آمد برای کار نیکی که به آن، مبادرت نموده اند، دلشان را

آزروه سازم (۱) متوکل ابن سکیت را برای تربیت فرزندانش گماشت و عبدالله بن



ظاهرانده خانم مسلمان

۱ - ظاهراً این داستان مربوط به رود و امین و مأمون است . اشتبهاً بنام مأمون ذکر شده است .
مترجم .